



الهه صدویست سال زنده باشیم بلکه بیش تر

در خبرها آمده بود که در امامزاده‌های تهران قیمت قبر ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون می‌باشد. این را یکی از همکاران کاریکاتوریست به سمع مبارک ما رساند و ادامه داد: ما کاریکاتورش را هم کشیدیم و کلی کیف کردیم... شما هم در صفحه رویدادها بنویس و کلی کیف کن!

ما سر در گریبان فرو بردیم. اندکی تفکر نموده و بالاخره سر بالا آوردیم و گفتیم چه بگوییم؟! وقتی می‌شنویم توی قبر هم گرانی و تورم بیداد می‌کند و حتی قیمت قبر با قیمت یک واحد مسکونی هفتاد هشتاد متری برابری می‌کند، چه می‌توان گفت به جز این که الهی صدویست سال زنده باشیم، بلکه بیش تر؛ تا دچار تورم و گرانی آن جوری نشویم، شاید تا آن موقع فرجی بشود.



خیله مردی!

رفیقی داریم که هر وقت می‌خواهد کسی را تحویل بگیرد و دست مریزاد بگوید، بدون توجه به جنسیت طرف مقابل می‌گوید: «خیلی مردی»!

ماجرای اسیدپاشی شخصی به صورت دختری به نام آمنه، که چشم و زیبایی‌اش را از او گرفت، را به احتمال زیاد شنیده‌اید و جالب این که آقا مجید خواستگار این خانم بوده و ظاهراً جواب نه ایشان باعث ارتکاب این جنایت شده.

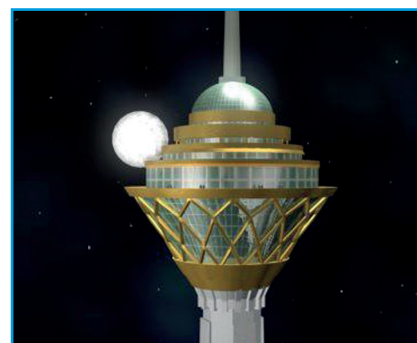
دادگاه بعد از چند سال فراز و نشیب، حکم به قصاص مجرم داد و بگذریم که باز غربی‌ها و سازمان‌های ضدبشری و اذتاب آن‌ها جار و جنجال راه انداختند که چه کار وحشتناکی و چه عمل خشونت‌انگیزناکی و... بگذریم که به دلایلی، یک بار، قصاص که تا مرحله اجرا هم پیش رفته بود، به تأخیر افتاد، ولی بالاخره قوه قضائیه به حرف و حدیث‌ها پایان داد. آمنه بهرامی را دعوت کرد تا در فلان روز فلان ساعت در بیمارستان دادگستری، شاهد قصاص مجید اسیدپاش باشد. اما در کمال ناباوری، آمنه بعد از این همه انتظار برای رسیدن به حقش، بعد از تحمل آن رنج جانگاہ و از دست دادن چشم‌هایش و آسیب‌های روحی و جسمی که خود و خانواده‌اش تحمل کردند، از حق خود گذشت و مجرم را بخشید! مجرمی که در حق او نامردی کرد، مجرمی که همه معیارهای انسانیت را زیر پا گذاشت و... فکر می‌کنم رفیق ما حق داشته باشد. کاری که آمنه بهرامی انجام داد از هر کسی بر نمی‌آید.



سیله و صورت سرخ

این مردم چه چیزهایی که نمی‌گویند! شایعه شده است خانمی که مدتی پیش دو بسته گوشت از فروشگاهی بی‌اجازه برداشته بود (!!) از کارکنان آشپزخانه برج میلاد بوده و دو بسته گوشت را برای طبخ غذاهای صدوشت و هشت هزار تومانی رستوران این برج می‌برده - و به شایعه اضافه کرده‌اند: ببینید این برج‌داران طفلکی با چه سیله‌هایی صورت‌شان را سرخ نگه می‌دارند!

ضمناً خوانندگان محترم اگر قصد کار خیر داشتید می‌توانید صدقات خود را به حساب همان برج بریزید، شاید برای تهیه بستنی ۴۰۰ هزار تومانی فقرای بی‌درد، پول شیر نداشته باشند.



یونس دریاها



این بار یونس پیامش را از فرسنگ‌ها زیر آب داد: پیام یونس این بود؛ ای قوم من نگران نباشید، حالا دیگر کوسه‌ها از دست یونس شما فرار می‌کنند... و یونس قعر دریاها را جولانگاه لشکر خدا کرد. حالا دیگر برای ابلیشان نه تنها زیر زمین، بلکه زیر آب هم امن نیست. پس ای خداپرستان به خود و یونس تان بنازید. و اول مرداد بود که فرمانده کل قوا با خدقوتی اقیانوس را به دست زیردریایی «یونس» سپردند.

تازه دو قورت و نیمش هنوز باقی است



هر چه با خود کلنجار رفتیم نتوانستیم خوانندگان محترم دیدار را از این خبر و تفسیر که روی هم می‌شوند رویداد محروم کنیم:

زنگ زدند که چه نشسته‌ای پیامک‌های نازنینت را که در دیدار چاپ کردی و مدتی است به فکر گردآوری، سر و سامان دادن و چاپ در قالب کتاب هستی، به حراج گذاشتند.

ما هم گوشی را نگذاشته [!] تا خود حراجی دودیدیم. چشم‌تان روز بد نبیند؛ خبر صحیح بود و وقتی به آن آقاهه و خانمه که پیامک‌های نازنین را به حراج گذاشته بودند اعتراض کردیم که چطور دل‌تان می‌آید این پیامک‌های نازنین را حراج کنید؛ گفتند: اهکی... تازه دل‌تان بخواهد... باید کلی هم تشکر کنید که پیامک‌ها را کتاب کردیم. گفتیم: مگر دست خودمان این‌جوری (صفحه‌بند محترم عکس لازم دارد) است که کتاب چاپ کنیم.

گفتند: تازه نگاه کن از دیدار آشنا هم تشکر صمیمانه کردیم! این یکی را راست می‌گفتند؛ من هم بودم تشکر صمیمانه می‌کردم. ولی کاش به جای تشکر صمیمانه، کار این همه ایراد ویراستاری نداشت و در قالب و صفحه‌بندی آبرومندانه‌ای چاپ می‌شد. اگر چه حق خورده شده ما، بر نمی‌گشت. رو کردیم به آقایان دیدار که شما یک چیزی بگویید. لب گزیدند و دست پشت دست کوفتند که: آقا شما که این همه خشونت طلب نبودید (البته آقا و خانم گفتند، چون علاوه بر کارهای ما، کارهای خانم ندیری هم مورد لطف قرار گرفته بود).

به همین جناب تیغ و قیچی گفتیم: تیغ و قیچی شما این جاها کاربرد ندارد؟! کلی رنگ به رنگ شد، عرق به پیشانی‌اش نشست و با صدای ضعیفی گفت: این‌ها که غریبه‌اند خودی نیستند، ولی قول می‌دهم اگر مطلبی در این باره در نشریه بنویسی، تیغ و قیچی‌ام کار کند. خلاصه سرتان را درد نیاورم من فکر می‌کنم اگر ما، کس دیگری بودیم و نشریه هم نشریه‌ای دیگر، اوضاع فرق می‌کرد... ولی چون ما، ما هستیم و نشریه هم دیدار آشنا، باید نجابت به خرج داد و گر نه خیلی بد می‌شود!

فرا تراز خبر

■ اسرائیل: ترور شهید رضایی نژاد کار ما نبود، منافقین بودند. واحد مرکزی خبر به نقل از وبسایت رادیو رژیم صهیونیستی ۹۰/۵/۳

■ احترام به وقت نماز در باشگاه اسپانیایی جهان ۹۰/۵/۳

■ حذف تنها برنامه با موضوع امام زمان (عج) از سیما مشرق ۹۰/۵/۳

■ احمدی‌نژاد: خوشبختانه با اجرای هدفمندی یارانه‌ها، کسی محتاج نان شب نیست.

به نقل از خبرگزاری‌ها ۹۰/۵/۳

■ احمدی‌نژاد: تعطیلات در ایران کم است جمهوری اسلامی ۹۰/۵/۴

■ احمدی‌نژاد: بر اساس اعلام روسیه نیروگاه بوشهر تا پایان امسال راه‌اندازی می‌شود. خراسان ۹۰/۵/۲۴

■ سازمان اطلاعات نظامی رژیم صهیونیستی (امان) از وزارت آموزش این رژیم خواست زبان فارسی به عنوان یک ماده درسی در مدارس رژیم تدریس شود! مشرق ۹۰/۶/۲

■ برگزاری راهپیمایی در انگلیس ممنوع شد. ۹۰/۶/۵

آگهی پیش‌دستانه!

با توجه به قول و قرارهای مسئولین بلندپایه، این آگهی را چاپ می‌کنیم تا بخوانید و اگر خوش‌تان آمد از حالا سفارش دهید که در آینده جا پر شد جای گلایه و از این حرف‌ها نباشد:

شب‌های زیبای کویر را با روزهای دود گرفته شما عوض می‌کنیم! و بیای هزار متری در بهترین جای کویر، کنار طرح خلیج فارس تا خزر، چشم‌انداز عالی با کلبه درویشی حتی شده صد، صدوپنجاه متری در یکی از این شهرهای شلوغ دود گرفته غیر قابل سکونت تعویض می‌شود... چیزی هم سر نمی‌خواهیم.

در حاشیه گیر داد وزارت فخیمه به چاپ کتاب خسرو و شیرین



آگهی

با توجه به قول و قرارهای مسئولین بلندپایه، این آگهی را چاپ می‌کنیم تا بخوانید و اگر خوش‌تان آمد از حالا سفارش دهید که در آینده جا پر شد جای گلایه و از این حرف‌ها نباشد:

شب‌های زیبای کویر را با روزهای دود گرفته شما عوض می‌کنیم! و بیای هزار متری در بهترین جای کویر، کنار طرح خلیج فارس تا خزر، چشم‌انداز عالی با کلبه درویشی حتی شده صد، صدوپنجاه متری در یکی از این شهرهای شلوغ دود گرفته غیر قابل سکونت تعویض می‌شود... چیزی هم سر نمی‌خواهیم.

در حاشیه گیر داد وزارت فخیمه به چاپ کتاب خسرو و شیرین

در حاشیه گیر داد وزارت فخیمه به چاپ کتاب خسرو و شیرین